بازخواني زمان و علت بيعت امام علي عليه‏السلام با ابوبكر

محمدجواد ياوري

دانشجوي كارشناسي ارشد تاريخ تشيع

چكيده

سابقه «بيعت» به عنوان پيماني طرفيني در ميان مردم عرب به پيش از اسلام بازمي‏گردد. در اسلام نيز اين رسم اجتماعي پذيرفته شد و پيامبر از آن بهره برد. در تاريخ اسلام، همواره حاكمان، بيعت و ميثاق وفاداري مردم را موجب استحكام و اقتدار حكومت خويش دانسته و هرگز خود را از بيعت و اعتماد مردم بي‏نياز نمي‏دانستند. در اسلام ركن اصلي بيعت، اختياري‏بودن آن است وگرنه مشروعيت ندارد. پس از وفات پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله در روز سقيفه گروهي با برنامه‏اي از پيش تعيين شده ابوبكر را به خلافت رساندند. آن‏ها براي استحكام قدرت او از هر تلاشي فرو گذار نكردند، حتي به زور براي او بيعت گرفتند. در رأس مخالفان خلافت ابوبكر، علي عليه‏السلامو عده‏اي از بني‏هاشم قرار داشتند. اين نوشتار تلاش دارد تا بيان كند كه بيعت گرفتن از علي عليه‏السلامبعد از وفات پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله به زور و با هجوم به خانه فاطمه«عليهاالسلام» صورت گرفت. البته پذيرش بيعت از سوي آن حضرت بعد از شهادت حضرت زهرا«عليهاالسلام» و بر اساس مصلحت‏انديشي و حفظ وحدت اسلامي بود؛ يعني در زماني كه ابوبكر تمام تلاش خود را براي مقابله با مرتدان به كار بسته بود، آن حضرت ناچار بيعت با او را پذيرفت. واژگان كليدي: بيعت، سقيفه، علي عليه‏السلام، ابوبكر، زمان و علت بيعت.

مقدمه

گزارش‏هاي تاريخي از منابع فريقين درباره جريان سقيفه، حاكي از آن است كه اولين اقدام ابوبكر و همراهان وي براي به دست گرفتن قدرت سياسي، گرفتن بيعت از مخالفان جريان حاكم بود. در چند روز اول كسب قدرت، از بسياري بيعت گرفته شد. اما درباره بيعت‏گيري از بني‏هاشم كه در رأس آنان امام علي عليه‏السلام قرار داشت، گزارش‏هاي متفاوتي وجود دارد. برخي مورخان بيعت آن حضرت را پس از گذشت شش ماه، يعني اندكي پس از شهادت فاطمه«عليهاالسلام» مي‏دانند، اما برخي ديگر معتقدند كه آن حضرت در همان روز اول تن به بيعت با ابوبكر داد، و برخي ديگر، اصل بيعت آن حضرت را نمي‏پذيرند. در اين نوشتار تلاش بر آن است تا درباره زمان و علت بيعت اميرالمؤنين علي عليه‏السلام با خليفه اول، تحقيق و بررسي شود. و نيز تبيين شود كه اگر آن حضرت تن به بيعت دادند در چه شرايطي و بر اساس چه اهدافي بوده است.

سابقه تاريخي بيعت در اسلام

سابقه بيعت به عنوان پيماني طرفيني در ميان مردم عرب به پيش از اسلام بازمي‏گردد. پيش از اسلام، رسم بيعت براي پذيرش مهتري رئيس قبيله يا انتصاب فردي به منصبي مهم، متداول بود. در آيين اسلام، اين رسم پذيرفته شد و پيامبراعظم صلي‏الله‏عليه‏و‏آله نيز از اين رسم و عادت اجتماعي در موارد متعدد بهره برد.

در اسلام، بيعت و پيمان وفاداري، به‏ويژه آن‏جا كه با رهبر جامعه ديني صورت گيرد، اهميت و ارزش ويژه‏اي دارد و پاي‏بندي به آن، نشانه دين‏داري و نقض آن به شدت مذمت شده است. پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله در تبليغ دين مبين اسلام براي هدايت انسان‏ها و به‏ويژه مردم جزيره‏العرب، پيمان‏ها و بيعت‏هاي مهمي، مانند پيمان عقبه اول، عقبه دوم، بيعت شجره و بيعت زنان مسلمان مكه پس از فتح اين شهر، صورت داد كه پايه‏هاي اقتدار اسلام بر محور آن شكل گرفت.

عناصر بيعت

بيعت در اسلام بر پايه اركاني استوار است كه با تحقق آن‏ها حق و تكليف بيعت كننده و بيعت شونده مشروعيت پيدا مي‏كند و در غير اين صورت، مشروعيتي ندارد. عناصر اصلي پيمان و بيعت را چنين شمرده‏اند:

الف ـ افراد اجتماع اسلامي چه به‏طور رسمي و چه از روي نيت پاك و صميمي با رهبر و زمام‏دار خود پيمان مي‏بندند؛

ب ـ رهبر در اسلام بايستي تمام شرايط رهبري در جامعه اسلامي را داشته باشد؛

ج ـ با بروز انحراف در رهبر، اين پيمان مقدس خودبه‏خود منحل و نابود مي‏گردد؛

د ـ آزادي كامل در منعقد ساختن اين پيمان مقدس.1

رسم بيعت پس از رحلت پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله نيز برقرار ماند. اما ويژگي اين بيعت‏ها، به جز بيعت‏هاي صورت گرفته با امام علي عليه‏السلامو امام حسن مجتبي عليه‏السلام، بر آن بود كه معمولاً فردي را بدون مشورت عامه مردم و با ناديده گرفتن وصيت و ابلاغ پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آلهبه عنوان خليفه و حاكم اسلامي برمي‏گزيدند و از مردم براي او به صورت جبر يا اختيار بيعت گرفته مي‏شد. نقطه آغازين اين تحول، ماجراي سقيفه بود. طبق گفته منابع تاريخي، در روز رحلت پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله ابتدا عده‏اي، از جمله عمر بن خطاب، ابوعبيده جراح و برخي از سران انصار، با برنامه‏اي از پيش طراحي شده در محلي به نام سقيفه بني‏ساعده بدون حضور نزديكان پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله از جمله علي بن ابي طالب و عباس جمع شده و با ابوبكر بيعت كرده، و در روزهاي بعد به صورت عمومي براي وي از مردم بيعت گرفتند، اگرچه برخي با اكراه خلافت او را پذيرفتند.

اكنون با توجه به معنا و مفهوم بيعت، به موضوع چگونگي جريان بيعت‏گيري از بني‏هاشم و علي عليه‏السلام، زمان و علت آن پرداخته مي‏شود، زيرا نتيجه هرچه باشد، چه اجبار و چه اختيار، بار معنايي خود را دارد. اگر اجباري در كار بوده پس در حقيقت، بيعتي شكل نگرفته و اگر بيعتي اختياري صورت گرفته زماني نافذ است كه به سبب مصلحت‏انديشي نباشد و شخص بيعت كننده در همه احوال، بيعت شونده را به رسميت بشناسد.

جريان بيعت امام علي عليه‏السلام با ابوبكر

با تثبيت حكومت ابوبكر در روز سقيفه، يعني همان روزي كه پيامبر خدا صلي‏الله‏عليه‏و‏آله وفات كرد،2 بيعت‏گيري از مردم و مخالفان قدرت وي به شدت دنبال شد. به عبارت ديگر، پس از خاتمه بيعت در روز سقيفه، آنان از آن محل خارج شدند و در كوچه‏ها به راه افتاده و به هر كس مي‏رسيدند دست او را گرفته، به دست ابوبكر مي‏ماليدند، چه آن شخص به اين كار تمايلي داشت يا نه، چنان‏كه در خصوص بيعت سعد بن عباده آمده است:

سعد بن عباده گفت من با شما بيعت نخواهم كرد تا نزد خداي خود بروم. عمر گفت: ما او را آزاد نمي‏گذاريم تا بيعت كند.3

علاوه بر اين اعمال زور و فشار از سوي اهل سقيفه در بيعت‏گيري كه نمودي عيني داشت، ديگران نيز با طراحي عمر به تثبيت خلافت ابوبكر كمك كردند، به گونه‏اي كه طبري نقل مي‏كند:

طايفه اسلم به جماعت بيامدند و با ابوبكر بيعت كردند. عمر گويد: وقتي اسلميان را ديدم به پيروزي اطمينان يافتم.4

شيخ مفيد به نقل از ابومخنف گزارش كرده است كه عمر علاوه بر تلاش خود، طايفه‏اي را نيز تحريك كرد كه از مردم به زور بيعت بگيرند:

فاخرجوا الي الناس واحشروهم ليبايعوا، فمن امتنع فاضربوا رأسه وجبينه...؛5 مردم را براي بيعت با خليفه جمع كنيد، و هر كسي كه امتناع ورزيد بر سر و پيشاني او بكوبيد... .

ابن‏اثير نيز در اين باره چنين گزارش كرده است:

اگرچه عمر با ابوبكر بيعت كرد و مردم (مهاجرين) از او پيروي كردند، ولي انصار يا بعضي از انصار گفتند: ما جز علي عليه‏السلامكسي را نمي‏پذيريم و جز با علي عليه‏السلام بيعت نمي‏كنيم. بني‏هاشم و زبير و طلحه از بيعت با ابي‏بكر تخلف و خودداري نمودند.6

روز بعد، بيعت عمومي در مسجد تجديد شد.7 به گزارش يعقوبي و برخي مورخان، در جريان بعيت گرفتن از مردم عده‏اي از مهاجران و انصار از بيعت با ابوبكر سر باز زده و به علي بن ابي‏طالب پيوستند. آن‏ها عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، زبير بن عوام بن عاص، خالد بن سعيد، مقداد بن عمرو، سلمان فارسي، ابوذر غفاري، عمار بن ياسر، براء بن عازب و ابي بن كعب بودند.8

بني‏هاشم و مخالفان دستگاه خلافت، از لحاظ اعتقادي بر آن بودند كه خلافت، حق علي بن ابي طالب است، زيرا او علاوه بر آن‏كه پسر عموي پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله، شوهر دخترش فاطمه زهرا«عليهاالسلام» و اولين جواني بود كه اسلام آورد و بر اساس روي‏داد تاريخي غدير و بر پايه نص الهي از سوي پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله ولايت و امامت و خلافت بر مردم حق اوست. از اين رو، بني‏هاشم و علي عليه‏السلامبه‏رغم بيعت مردم با ابوبكر در سقيفه بني‏ساعده، با او بيعت نكردند.9

بيعت نكردن امام علي عليه‏السلام براي دستگاه خلافت سنگين و غير قابل تحمل بود، از اين رو تصميم گرفتند كه از علي عليه‏السلام و بني‏هاشم و افراد ديگري كه بيعت نكرده بودند، بيعت اجباري بگيرند. يعقوبي در اين باره مي‏نويسد:

ابوبكر و عمر كه خبر يافته بودند گروه بني‏هاشم با علي بن ابي‏طالب در خانه فاطمه دختر پيامبر خدا فراهم گشته‏اند، پس آنان با گروهي به عنوان مخالفت با اين اقدام، به خانه هجوم آورند تا از علي عليه‏السلام و مخالفان خلافت ابوبكر بيعت بگيرند، به همين علت بود كه عمر آن‏ها را براي بيعت ـ به سوي مسجد ـ كشيد.10

ابن‏قتيبه نيز در گزارش خود آورده است:

عمر كه شعله‏اي از آتش در دست داشت، تهديد به آتش زدن خانه كرد.11

يعقوبي در ادامه جريان سقيفه چنين مي‏نويسد:

علي عليه‏السلام بيرون آمد و زبير شمشيري حمايل داشت. پس عمر با او برخورد و با وي درگير شد و او را بر زمين زد و شمشيرش را شكست و به خانه ريختند، پس فاطمه«عليهاالسلام» بيرون آمد و گفت: به خدا قسم بايد بيرون رويد وگرنه مويم را برهنه سازم و نزد خدا ناله و زاري كنم.12

سپس زبير و علي عليه‏السلام و ديگر افرادي را كه از بني‏هاشم در آن‏جا گرد آمده بودند، به همراه خود بردند و علي عليه‏السلام مي‏گفت: «انا عبدالله و اخو رسول‏الله صلي‏الله‏عليه‏و‏آله؛ منم بنده خدا و برادر رسول خدا». آن‏ها را نزد ابوبكر بردند و به او گفتند: بيعت كن. علي عليه‏السلامفرمود:

من از شما به خلافت سزاوارترم، من با شما بيعت نخواهم كرد و شما سزاوارتريد كه با من بيعت كنيد، شما خلافت را از انصار گرفتيد، و با قرابت و نزديكي با رسول خدا بر آن‏ها احتجاج كرديد و به آن‏ها گفتيد: چون ما به پيامبر نزديك‏تريم و از اقرباي او هستيم به خلافت سزاوارتر از شما هستيم، و آن‏ها نيز روي همين پايه و اساس، پيشوايي و امامت را به شما دادند. من نيز با همان امتياز و خصوصيت كه شما بر انصار احتجاج كرده‏ايد با شما احتجاج مي‏كنم (يعني همان قرابت و نزديكي با رسول خدا) پس اگر از خدا مي‏ترسيد با ما از در انصاف درآييد و همان را كه انصار براي شما پذيرفتند شما نيز براي ما بپذيريد، وگرنه دانسته به ستم و ظلم دست زده‏ايد.13

ابن‏قتيبه مي‏نويسد:

علي عليه‏السلام فرمود: اي عمر شيري را بدوش كه نصف آن از آنِ تو باشد، امروز تو كار او را محكم كن كه فردا وي آن را به تو بازگرداند! نه به خدا سوگند سخنت را نمي‏پذيرم و با او بيعت نخواهم كرد. ابوبكر گفت: اگر بيعت نمي‏كني تو را مجبور نمي‏كنم. ابوعبيده گفت: اي اباالحسن تو اكنون جواني و اين‏ها سالمندان قوم تو و قريش هستند و تجربه و كارآزمودگي كه آن‏ها دارند تو نداري، و ابوبكر از تو براي اين كار نيرومندتر و تحملش بيشتر است، تو اينك آن را بدو واگذار كن و رضايت بده و اگر زنده ماندي تو بر اين كار شايسته هستي و از نظر فضيلت و قرابت و سابقه و جهاد سزاوار خلافت هستي.

علي عليه‏السلام در ادامه فرمودند:

اي مهاجران! خداي را در نظر داشته باشيد و حق حاكميت محمد را از خانه و بيت او به خانه و بيت خود منتقل نكنيد و خاندان او را از حق و مقام او در مردم دور نسازيد. اي گروه مهاجران به خدا سوگند كه ما خاندان، به خلافت از شما شايسته‏تريم و آيا قاري كتاب خدا و فقيه در دين خدا و آگاه به سنت رسول خدا و كسي كه بتواند اين بار را به سرمنزل مقصود برساند در ما نيست، به خدا سوگند چنين كسي در ما هست، از هواي نفس پيروي نكنيد كه از حق دور خواهيد شد. بشير بن سعد گفت: اگر انصار اين سخن را قبل از بيعت با ابوبكر از تو شنيده بودند هيچ كس با تو مخالفت نمي‏كرد، ولي چه مي‏شود كرد كه اين‏ها بيعت كرده‏اند. امام علي عليه‏السلام و فاطمه«عليهاالسلام» براي احقاق حق خويش تلاش زيادي براي بازگرداندن امر خلافت از ابوبكر كردند، اما عملاً اين تلاش ثمري نبخشيد. علي عليه‏السلامكه چنان ديد بايد به خانه بازگردد، هم‏چنان سكوت كرد تا فاطمه«عليهاالسلام» از دنيا رفت.14

آن‏چه بايد يادآور شد اين است كه رسول اكرم صلي‏الله‏عليه‏و‏آله در هيچ يك از بيعت‏هاي خود، حتي پس از فتح مكه و چيره شدن بر مشركان، از كسي به زور و استيلا بيعت نگرفت. بنابراين، در تاريخ اسلام سقيفه، نخستين گردهمايي بود كه با خشونت و پرخاش آغاز شد و براي ثباتش، به زور و ستيز از افراد بيعت گرفته شد.

اكنون با توجه به روشن شدن وضعيت سقيفه و تلاش قدرت حاكم در تحكيم جايگاه خود با بيعت ستاندن از امام علي عليه‏السلامبراي ابوبكر، بايد روشن شود كه آيا اين تلاش به نتيجه رسيد يا بدون نتيجه ماند؟ و اگر به نتيجه رسيد زمان اصلي بيعت بني‏هاشم با ابوبكر كي بود؟

براي روشن شدن جواب اين مسئله مهم، اقوال مختلف مورخان شيعه و سني در اين باره نقل مي‏شود تا بتوان تحليلي بر اساس نتيجه به دست آمده ارائه داد.

زمان پذيرش بيعت از سوي علي عليه‏السلام

تاريخ‏نويسان پس از ذكر گزارش اتفاقات سقيفه، ماجراي تحت فشار قرار دادن بني‏هاشم و علي عليه‏السلام را از سوي ابوبكر و عمر براي پذيرش بيعت، به چند صورت نقل كرده‏اند:

1. بعد از هجوم به خانه فاطمه«عليهاالسلام»، همگي بيعت كردند مگر علي بن ابي طالب عليه‏السلام، چنان‏كه ابن‏قتيبه مي‏نويسد:

آناني كه در خانه علي عليه‏السلام بودند همگي بيرون آمدند و بيعت كردند، مگر علي عليه‏السلام.15

2. هيچ كدام از بني‏هاشم تا بعد از وفات فاطمه«عليهاالسلام» بيعت نكردند. ابن‏اثير به نقل از زهري آورده است كه علي و بني‏هاشم و زبير شش ماه ماندند و با ابوبكر بيعت نكردند تا فاطمه ـ رضي الله عنها ـ وفات يافت، آن‏گاه بيعت كردند.16

3. علي عليه‏السلام در همان روز، با اجبار و اكراه بيعت كرد. محمد بن جرير طبري در اين باره چنين مي‏نويسد:

عمر سوي علي عليه‏السلام و زبير رفت و آن‏ها را به ناخواه بياورد و گفت: يا به دلخواه بيعت كنيد و يا به اجبار بيعت مي‏كنيد. و آن‏ها بيعت كردند.17

4. اميرالمؤنين علي عليه‏السلام هيچ‏گاه بيعت نكرد، چنان‏كه شيخ مفيد مي‏نويسد:

نظر محققان شيعه و عقيده حق اين است كه امير مؤمنان علي بن ابي طالب عليه‏السلام هرگز با ابوبكر بيعت نكرد.18

5. گزارش ديگر در خصوص چگونگي بيعت توسط ابن‏اثير چنين نقل شده است: گفته شده كه چون علي عليه‏السلام خبر بيعت ابوبكر را شنيد از خانه بدون رداء (عبا) يا ازار (عمامه يا روپوش) با شتاب خارج شد و با ابوبكر بيعت نمود. سپس روپوش خود را خواست و پوشيد.

اين روايت آن‏قدر ضعيف و سخيف است كه كمتر مورخي آن را گزارش كرده، حتي بسياري از مورخان سني نيز آن را نپذيرفته‏اند و در مقابل آن موضع‏گيري هم مي‏كنند، چنان‏كه خود ابن‏اثير نيز اين گزارش را نپذيرفته و اين‏چنين به آن پاسخ مي‏دهد:

اين روايت درست و صحيح نيست، بلكه روايت صحيح اين است كه اميرالمؤنين19 ـ علي ـ بيعت نكرد مگر بعد از شش ماه ـ از وفات پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله ـ .20

با توجه به طرح ديدگاه‏هاي متفاوت درباره زمان بيعت علي عليه‏السلام، مشخص شد كه نظريه تعجيل امام علي عليه‏السلام براي بيعت، طرف‏داري ندارد. بنابراين، آن‏چه باقي مي‏ماند به‏طور كلي به دو دسته تقسيم مي‏شود:

1. بيشتر اقوال مبني بر اين است كه بيعت امام علي عليه‏السلام با ابوبكر تحقق يافته، اما زمان آن از منظر برخي مورخان بعد از وفات فاطمه«عليهاالسلام» و حدودا شش ماه بعد از رحلت پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله بوده است.

2. نظريه ديگر كه مربوط به شيخ مفيد است بر اصل عدم پذيرش بيعت از سوي آن حضرت تأكيد دارد.

اكنون براي روشن شدن حقيقت امر، اقوال مورخان مشهور شيعه و سني بررسي مي‏شود تا بتوان از مجموع گزارش‏ها جمع‏بندي ارائه كرد.

الف) مورخان اهل تسنن

1. ابن‏قتيبه دينوري چنين نقل مي‏كند:

ابوبكر بار ديگر عمر، قنفذ و تني ديگر را فرستاد و به آن‏ها دستور داد تا علي عليه‏السلام را نزد وي ببرند. به علي عليه‏السلام گفتند: بيعت كن. علي عليه‏السلام فرمود: اگر بيعت نكنم چه مي‏كنيد؟ در پاسخ وي گفتند: در اين صورت، سوگند به خدا گردن تو را خواهيم زد. علي عليه‏السلامگفت: در اين صورت، بنده خدا و برادر رسول خدا را مي‏كشيد. عمر پاسخ داد: بنده خدا را آري، ولي برادر رسول خدا را هرگز. ابوبكر گفت: تا زماني كه فاطمه در كنار اوست او را مجبور بر اين كار نمي‏كنم. علي عليه‏السلام تا زماني كه فاطمه زنده بود با ابوبكر بيعت نكرد. فاطمه«عليهاالسلام» پس از پدرش رسول خدا فقط 75 شب زنده بود.21

دينوري در ادامه مي‏افزايد:

گويند وقتي فاطمه«عليهاالسلام» وفات كرد، علي عليه‏السلام در پي ابوبكر فرستاد تا نزد وي آيد. ابوبكر آمد، بني‏هاشم نيز نزد علي بودند. ابوبكر آمده و آن‏ها با وي در مسجد بيعت كردند.

2. مسعودي مي‏نويسد:

هيچ كس از بني‏هاشم با ابوبكر بيعت نكرد تا فاطمه ـ رضي اللّه‏ عنها ـ وفات يافت. درباره بيعت علي ابن ابي طالب عليه‏السلام با ابوبكر اختلاف است. بعضي مي‏گويند بعد از ده روز پس از وفات فاطمه«عليهاالسلام»، يعني هفتاد و چند روز پس از وفات پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آلهبيعت كرد، و بعضي سه ماه گفته‏اند و بعضي شش ماه، و جز اين نيز گفته‏اند.22

3. محمد بن جرير طبري نيز چنين گزارش مي‏دهد:

عمر سوي علي عليه‏السلام و زبير رفت و آن‏ها را به ناخواه آورد و گفت: يا به دلخواه بيعت كنيد و يا به اجبار بيعت مي‏كنيد، و آن‏ها بيعت كردند.23

گزارش طبري از جريان سقيفه، چند نكته دارد: نخست، آن‏كه تنها اين نقل، تسريع در بيعت گرفتن در جريان سقيفه را مي‏رساند. دوم، اين اتفاق در هر زماني افتاده باشد، عامل زور و فشار باعث پذيرش اين بيعت از سوي علي عليه‏السلام بوده است. بنابراين، بديهي است با توجه به ركن اصلي بيعت كه اختيار است اين نوع بيعت‏ها نه اعتبار و حجيت شرعي براي بيعت كننده دارد و نه براي بيعت شونده جايگاه مشروعي دارد.

4. مقدسي در كتاب البدء و التاريخ مي‏نويسد:

علي مدت شش ماه با ابوبكر بيعت نكرد. فاطمه«عليهاالسلام» صد روز پس از پيامبر درگذشت. و بعضي سه ماه گفته‏اند. علي عليه‏السلامتا فاطمه«عليهاالسلام» را به خاك نسپرد با ابوبكر بيعت نكرد.24

5. ابن‏سعد در الطبقات الكبري درباره زمان وفات فاطمه«عليهاالسلام» براي روشن شدن زمان بيعت امام علي عليه‏السلاممي‏نويسد:

...پس ابوبكر سرپيچيد از اين‏كه اموال ـ فدك ـ چيزي به فاطمه«عليهاالسلام» دهد. و فاطمه بر او خشم گرفت و نيز تا مرگ خود با او سخن نگفت. و فاطمه پس از پدرش تنها شش ماه زنده بود.25

6. بخاري در كتاب صحيح بخاري و مسلم در صحيح مسلم به مناسبت مسئله بيعت، درباره زمان بيعت علي بن ابي طالب عليه‏السلاممي‏نويسند:

...فاطمه«عليهاالسلام» با ابوبكر ـ در اعتراض به وي ـ سخن نمي‏گفت تا آن‏كه از دنيا رفت. وي بعد از وفات پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله شش ماه زندگي كرد... و تا زماني كه فاطمه«عليهاالسلام» زنده بود مردم به علي عليه‏السلام توجه داشتند، اما تمايل مردم به وي بعد از وفات فاطمه«عليهاالسلام»كم شد. پس متمايل به كنار آمدن با ابوبكر و بيعت با او شد. اما علي عليه‏السلام در طول مدت آن شش ماه هرگز بيعت نكرد... .26

7. بلاذري مي‏گويد:

...علي با ابوبكر بيعت نكرد تا اين‏كه فاطمه«عليهاالسلام» شش ماه بعد از وفات پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله از دنيا رفت، وي در ادامه مي‏افزايد، زماني كه جنگ با مرتدين آغاز شد عثمان نزد امام علي عليه‏السلام آمد و گفت: تا وقتي كه تو بيعت نكني كسي به جنگ اين افراد نخواهد رفت. عثمان پيوسته با وي سخن گفت تا اين‏كه وي را نزد ابوبكر برد و علي با او بيعت كرد و مسلمانان خشنود شده براي جنگ با مرتدين كمر همت بستند.27

ب) مورخان شيعه

1. يعقوبي مي‏گويد:

پس بيرون رفتند و هر كه در خانه بود رفت و چند روزي ماندند سپس يكي پس از ديگري بيعت مي‏كردند ليكن علي جز پس از شش ماه و به قولي چهل روز بيعت نكرد.28

2. ابراهيم ثقفي كوفي اصفهاني در الغارات در شرح ماجراي بيعت علي عليه‏السلام و بني‏هاشم چنين مي‏نويسد:

... ناگهان مشاهده كردم كه مردم به طرف ابوبكر رفته‏اند و شتابان با او بيعت كردند، من از بيعت خودداري كردم چون خود را از همگان به مقام ـ جانشيني ـ رسول خدا شايسته‏تر مي‏دانستم. من مدتي صبر كردم تا آن‏گاه مشاهده نمودم گروهي از اسلام برگشتند و از دين اسلام دست برداشتند. در اين هنگام براي حفظ اسلام من با خود به مصلحت اسلام فكر كردم و ديدم مسئله مهم‏تر از خلافت پيش آمده و خلافت در اين‏جا چندان اهميتي ندارد.29

3. شيخ مفيد درباره بيعت امام علي عليه‏السلام مي‏نويسد:

اتفاق نظر همه ـ دانشمندان ـ اين است كه بيعت اميرالمؤنين عليه‏السلام با ابوبكر به تأخير افتاد (يعني در روز سقيفه اين اتفاق نيفتاد) برخي كمترين زمان بيعت ايشان را سه روز [پس از ماجراي سقيفه] مطرح كرده‏اند. عده‏اي مي‏گويند: بيعت علي عليه‏السلام بعد از وفات فاطمه«عليهاالسلام»بود. برخي نيز مي‏گويند: چهل روز بعد بيعت كرد. و گروهي ديگر مي‏گويند: شش ماه طول كشيد.

نظر محققان شيعه و عقيده حق اين است كه امير مؤمنان علي بن ابي طالب عليه‏السلامهرگز با ابوبكر بيعت نكرد. آن‏ها اتفاق نظر دارند كه بيعت علي عليه‏السلام با ابوبكر از همان روز سقيفه به تأخير افتاد، سپس در خصوص بيعت ايشان بعد از اين زمان، اختلاف كرده‏اند. از جمله چيزهايي كه دليل بر عدم بيعت علي عليه‏السلام است اين‏كه:

الف ـ اين‏كه به بيعت عجله نكرده است امري مقبول است و عين هدايت، و عجله در بيعت عين ضلالت.

ب ـ تأخير گمراهي و ترك بيعت، هدايت است.

ج ـ تأخير و ترك بيعت هر دو صواب است.

د ـ وگرنه تأخير بيعت و ترك آن خطا است.

پس اگر تأخير در بيعت، گمراهي و باطل باشد، هر آينه علي عليه‏السلام بايد بعد از پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله به خاطر ترك امر حقي، گمراه شده باشد، حال آن‏كه امت اجماع دارند بر اين‏كه بعد از پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله هرگز امر ضلالي از علي عليه‏السلام صادر نشده است (يعني هيچ كس نگفته است كه علي گمراه شده است)... پس به سبب آن‏چه ما بيان كرديم ثابت شد كه اميرالمؤنين عليه‏السلام با ابوبكر بيعت نكرده است.30

اختلاف و تشتت اقوال در اين زمينه به گونه‏اي است كه شيخ مفيد نيز آن‏ها را مطرح كرده است، از اين رو به سختي مي‏توان در اين باره اظهار نظر كرد و يك نظريه را پذيرفت. بنابراين، به نظر مي‏رسد شيخ مفيد به عنوان متكلم و فقيه برجسته شيعه ممكن نيست كه بدون دليل و مدرك سخني را نقل كند و از آن دفاع كند، اما اين امكان نيز وجود دارد كه گوشه‏اي از نكات تلخ تاريخي براي ايشان از حيث كلامي قابل توجيه نبوده و آن را نپذيرفته باشند. پس ممكن است با توجه به معنا و مفهوم بيعت و انشايي نبودن آن، يعني الزام شرعي در عمل به آن، اكراه امام عليه‏السلام به بيعت و ديدگاه كلامي شيعه، به‏ويژه شيخ مفيد درباره عصمت ائمه عليهم‏السلام وي قائل به عدم بيعت علي عليه‏السلام با ابوبكر شده باشد. به عبارت ديگر، شيخ مفيد درباره بيعت امام علي عليه‏السلام با توجه به استدلال عقلي و مبناي كلامي خود به بحث پرداخته و به عدم بيعت علي عليه‏السلام با ابوبكر استدلال مي‏كند. چنان‏كه در كتاب الجمل مي‏نويسد:

اكراه بر بيعت، دليل بر فساد آن است با اين‏كه اين روايت ـ بيعت علي با ابوبكر ـ در نهايت ضعف قرار دارد.31

توجيه ديگر اين‏كه بگوييم امام علي عليه‏السلام براي نجات اسلام و پايمال نشدن زحمات پيامبر به نوعي با ابوبكر به مصالحه پرداخته است كه در اين صورت، معناي آن، بيعت اصطلاحي نيست، زيرا اين سخن با مباني كلامي و اعتقادي شيعه سازگارتر است.

4. سيدحسين‏محمد جعفري در تشيع در مسير تاريخ بعد از ذكر روايات مختلف درباره زمان و چگونگي بيعت مي‏گويد:

ولي بنا به متعارف‏ترين روايات نقل شده كه مي‏بايد به جهت مدرك تاريخي جامع و شرايط محيطي به عنوان رواياتي موثق پذيرفته شوند، علي عليه‏السلام تا هنگام مرگ فاطمه«عليهاالسلام»، يعني شش ماه بعد، خود را كنار كشيد.32

5. سيدجعفر شهيدي نيز از ميان معاصران چنين مي‏نويسد:

جز سعد، علي عليه‏السلام و بني‏هاشم و چند تن ديگر از صحابه نيز تا مدتي، از بيعت با ابوبكر سر باز زدند. بعضي مورخان نوشته‏اند علي عليه‏السلام در مدت شش ماه كه فاطمه پس از محمد صلي‏الله‏عليه‏و‏آله زنده بود با ابوبكر بيعت نكرد، ولي اين اظهار نظر دور مي‏نمايد، چه خيرخواهي علي عليه‏السلام براي امت و بيمي كه از تفرقه مسلمانان داشت مانع از تأخير مي‏گرديد. از اين گذشته، سران قوم كه مي‏خواستند پايه حكومت را هرچه زودتر استوار كنند مسلما اين مدت دراز، او را به حال خود نمي‏گذاشتند.33

جمع‏بندي

از جمع‏بندي مجموع اقوال مورخان چنين به نظر مي‏رسد كه با تثبيت حكومت ابوبكر، بيعت‏گيري از مخالفان به شدت دنبال شد و در اين راه از عامل فشار نيز بهره بردند. البته امام علي عليه‏السلام تا مدتي با خليفه بيعت نكرد، چنان‏كه آن حضرت در خصوص نپذيرفتن بيعت ابوبكر در سقيفه تا سپري شدن مدت زماني، مي‏فرمايند:

به خدا سوگند، هرگز در خاطرم نمي‏گذشت كه عرب پس از رحلت محمد صلي‏الله‏عليه‏و‏آلهخلافت را از اهل‏بيت او به ديگري واگذارد يا مرا پس از او از جانشيني‏اش بازدارد و مرا به رنج نيفكند جز شتافتن مردم به سوي فلان و بيعت كردن با او. من چندي از بيعت دست بازداشتم تا آن‏كه ديدم گروهي از مردم از اسلام برمي‏گردند و مي‏خواهند دين محمد صلي‏الله‏عليه‏و‏آله را از بن برافكنند، ترسيدم كه اگر اسلام و مسلمانان را ياري ندهم در دين، رخنه‏اي يا ويراني خواهم ديد كه براي من مصيبت‏بارتر از فوت شدن حكومت كردن بر شما بود.34

ابن ابي الحديد نيز در تفسير و شرح اين جمله اميرالمؤنين در نهج‏البلاغه كه فرمود: «فأمسكت يدي» مي‏گويد:

منظور از اين جمله، يعني از بيعت با او (ابوبكر) خودداري كردم تا آن‏كه ديدم مردم از دنيا برمي‏گردند؛ يعني اهل رده... و اين تلاش علي عليه‏السلام از باب دفع ضرر از دين بوده است و اين كار واجب است، چه براي مردم امامي باشد چه نباشد.35

تنها اختلاف باقي مانده در گزارش برخي مورخان، اختلاف در زمان دقيق بيعت است. چنان‏كه گذشت بيشتر مورخان اهل تسنن، شش ماه بعد از وفات پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله را تأييد مي‏كنند و معتقدند بعد از وفات فاطمه«عليهاالسلام» بيعت صورت گرفته است. طبق اين قول، فاطمه«عليهاالسلام» بعد از درگذشت پيامبر شش ماه حيات داشته است. اما برخي اقوال زمان بيعت را كمتر از شش ماه مي‏دانند كه در اين گزارش‏ها نيز بيعت بعد از وفات فاطمه«عليهاالسلام» مطرح شده است.

اين تشتت آرا در زمينه زمان دقيق بيعت، مانع اظهار نظر قطعي مي‏شود، چراكه درباره زمان وفات فاطمه«عليهاالسلام» اقوال ديگري نيز مطرح است، چنان‏كه طبق گزارش ابن‏قتيبه دينوري كه تا حدودي موافق با يك ديدگاه شيعه نيز مي‏باشد، زمان وفات فاطمه«عليهاالسلام» 75 روز پس از وفات پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آلهمي‏باشد و طبق گزارش ديگري از سوي شيعيان، شهادت آن حضرت پس از 95 روز است.

بنابراين، اگر قبول كنيم كه بيعت بعد از وفات فاطمه«عليهاالسلام» صورت گرفته است، طبق ديدگاه شيعه، علي عليه‏السلام حدود سه ماه و نيم از بيعت خودداري كرده است؛ يعني تا زماني كه فاطمه«عليهاالسلام» زنده بود بيعتي از سوي امام علي عليه‏السلام با ابوبكر صورت نگرفت. لذا اين ديدگاه با قول برخي از مورخان سني كه بيعت علي بن ابي طالب عليه‏السلام را پس از فوت فاطمه«عليهاالسلام» مي‏دانند سازگارتر است. اما طبق گزارش برخي ديگر از مورخان سني، بيعت پس از گذشت شش ماه از وفات پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آلهانجام شده است. اين ديدگاه پذيرفته نيست، زيرا با مدت زمان وفات فاطمه«عليهاالسلام»در ديدگاه شيعه مخالف است. نيز با توجه به شرح ماجراي سقيفه و اقوال مورخان كه بيان شد، و بر اساس شدت عجله حاكميت در تثبيت جايگاه خود و خفه كردن صداي مخالف و تهديد علي عليه‏السلام، به نظر مي‏رسد آنان در پي بهترين فرصت براي گرفتن بيعت از ايشان بودند. از اين رو، بعد از وفات فاطمه«عليهاالسلام»؛ يعني پس از گذشت سه ماه و نيم از وفات پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله، يعني هم‏زمان با اوج‏گيري حركت جنگ‏هاي رده و مبارزه با مرتدان، از امام علي عليه‏السلامبيعت گرفته شد؛ بيعتي كه بر اساس مصلحت بوده و در واقع نوعي مصالحه براي دفع ضرر بود، لذا از نظر اعتقادي بيعت اصطلاحي به حساب نمي‏آيد.

با توجه به آن‏چه گفته شد به نظر مي‏رسد كه نظريه جناب استاد شهيدي با مدعاي اين تحقيق هم‏خواني داشته باشد، چنان‏كه ايشان مي‏نويسند:

چه خيرخواهي علي عليه‏السلام براي امت و بيمي كه از تفرقه مسلمانان داشت مانع از تأخير مي‏گرديد. از اين گذشته سران قوم كه مي‏خواستند پايه حكومت را هرچه زودتر استوار كنند مسلما اين مدت دراز، او را به حال خود نمي‏گذاشتند.36

معاوية بن ابي سفيان نيز كه بي‏انصاف‏تر از او در تاريخ كمتر شناخته شده است، در نامه‏اي به امام علي عليه‏السلام در بيان شدت جريان سقيفه مي‏نويسد:

دستگاه خلافت، تو را همانند شتر سركشي كه به بند شده باشد، كشان‏كشان براي بيعت سوق داد.37

امام علي عليه‏السلام در پاسخ معاويه مي‏فرمايد:

«به خدا سوگند، خواستي مرا نكوهش كني ولي ستودي».[38]

اكنون پس از روشن شدن حدود زماني بيعت، بايد به اين نكته اساسي پاسخ داد كه چه انگيزه‏اي باعث شد تا امام علي عليه‏السلامتن به پذيرش بيعت با ابوبكر بدهد؟

علت پذيرش بيعت از سوي امام علي عليه‏السلام

پس از روشن شدن اين نكته كه بيعت علي عليه‏السلام بعد از وفات فاطمه«عليهاالسلام» اتفاق افتاده است بايد ديد كه چه عواملي سبب پذيريش اين بيعت از سوي آن حضرت شد. بررسي سخنان مورخان حكايت از اين دارد كه دستگاه حاكم تلاش داشت جايگاه نامشروع خود را مشروعيت بخشد و براي اين كار از اعمال فشار بر بني‏هاشم بهره برد. لذا اينان در پي فرصت بودند تا اين كار را عملي كنند. از جهتي نيز علي عليه‏السلامكسي نبود كه بدون دليل به بيعت با خلافت غاصبان حقش تن دهد. از اين رو بايد هدف و مصلحتي مهم وجود داشته باشد تا ايشان به اين مصالحه و بيعت اكراهي تن داده باشد.

اميرالمؤنين علي عليه‏السلام درباره جريان سقيفه و غصب حق اهل‏بيت عليهم‏السلام، و چگونگي رفتار خود چنين مي‏فرمايند:

هان به خدا سوگند ابن ابي قحافه جامه خلافت پوشيد و نيك مي‏دانست خلافت جز مرا نشايد كه آسياسنگ، تنها گرد استوانه به گردش درآيد. آري من آن بلندقله‏ام كه امواج معارف، سيل‏آسا از دامنه‏هايش سرازير باشد و هيچ پروازگر آسمان‏سايي را ياراي تسخير بلندي آن نباشد. پس ميان خود و مقام خلافت پرده‏اي آويختم و از همه چيز كناره گزيدم و به چاره‏جويي نشستم كه: آيا با شانه‏هايي بي‏نصيب مانده از دست، يورش برم يا چنان ظلماتي را تاب آرم كه در آن پير، فرسوده و كودك، پير شود، و مؤن تا ديدار پروردگارش دست و پا زند. پس خردمندانه‏تر آن ديدم كه با خاري در چشم و استخواني در گلو، صبر پيشه كنم، و كردم در حالي كه به يغما رفتن ميراثم را به تماشا نشسته بودم.39 به كار خود درنگريستم، ديدم پيش از آن‏كه بيعت كنم مي‏بايست از فرمان رسول‏الله صلي‏الله‏عليه‏و‏آله اطاعت كنم كه مرا به مدارا خوانده بود. آري، در آن هنگام، عهد و پيمان ديگري به گردن من بود.40

واقعيت اين است كه اگر به خاطر اسلام و مسلمانان نبود و ميان امت اختلاف نمي‏افتاد آن جناب حتي به اندازه يك نيم‏روز، حكومت غاصب خلفا را تحمل نمي‏كرد، زيرا بارها به غصب حقش از سوي خلفا اشاره مي‏فرمود و از آن دفاع مي‏كرد، چنان‏كه در همان روز اول جريان سقيفه از اولويت خود به خلافت سخن به ميان آورد.

غائله ارتداد و همگام با آن، ظهور پيامبران دروغين، حكومت نوپاي اسلامي را با بحراني ديگر روبه‏رو ساخت، چراكه داخل مدينه نيز مخالفت‏هاي انصار و جمع زيادي از مهاجران، خليفه اول را در تنگناي سياسي قرار داده بود.

امام علي عليه‏السلام نيز تا مدت‏ها از بيعت با ابوبكر امتناع ورزيد و مخالفت خود را اعلام كرد، اما وقتي مسئله ارتداد رخ داد و حكومت اسلامي با خطر روبه‏رو شد، علي عليه‏السلام از حق خويش گذشت و براي هدف والاتري بيعت با خليفه را پذيرفت،41 زيرا در صورت عدم پذيرش بيعت از سوي امام علي عليه‏السلام ممكن بود بسياري، از جمله ياران باوفاي وي از همراهي در جنگ خودداري كنند.

آن حضرت در خصوص علت بيعت خود با ابوبكر چنين مي‏فرمايد:

من چندي از بيعت دست بازداشتم، تا آن‏كه ديدم گروهي از مردم از اسلام برمي‏گردند و مي‏خواهند دين محمد صلي‏الله‏عليه‏و‏آله را از بن برافكنند. ترسيدم كه اگر اسلام و مسلمانان را ياري ندهم در دين رخنه‏اي يا ويراني خواهم ديد كه براي من مصيبت‏بارتر از فوت شدن حكومت كردن بر شما بود... در گيرودار آن حوادث از جاي برخاستم تا باطل نيست و نابود شد و دين برجاي خود آرام گرفت و استواري يافت.42

آري در اين شرايط دشوار، نقش علي براي حكومت نوپاي اسلام سرنوشت‏ساز بود. حاضر نبودن ايشان در صحنه سياسي، به‏ويژه در ماجراي ارتداد، در حالي كه اولين مسلمان، داماد پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله و نزديك‏ترين ياور او بود، مي‏توانست ابهام‏آميز باشد و دستگاه خلافت را زير سؤل ببرد. دستگاه خلافت مي‏دانست كه در هر شرايطي به بيعت علي عليه‏السلام نياز دارد، زيرا كسي تمايل به شركت در جهاد ندارد و از طرف ديگر علي عليه‏السلام نيز خود را مقيد به دفاع از اسلام مي‏داند. لذا به همين سبب، عثمان نزد آن حضرت رفته و در گفت‏وگوي با ايشان اظهار مي‏دارد كه اگر بيعت نكني، هيچ كس به جنگ با دشمن نمي‏رود. با اصرار فراوان عثمان، امام علي عليه‏السلام با ابوبكر بيعت كرد و مسلمانان خرسند شده، براي جنگ با مرتدان كمر همت بستند.43

اما امام علي عليه‏السلام براي اين‏كه نشان دهد حاكميت موجود را نپذيرفته يا آن را مشروع نمي‏داند، علاوه بر عدم بيعت ابتدايي، هيچ مسئوليت حكومتي را نپذيرفت و علاوه بر تصحيح اشتباه خلفا همواره از سياست نادرست آنان انتقاد مي‏كرد.

نتيجه

بيعت‏گرفتن از علي عليه‏السلام با هجوم به خانه فاطمه«عليهاالسلام»صورت گرفت و كساني كه آن حضرت را در فشار قرار دادند ظاهرا به پيروزي خود اميدوار بودند، زيرا اگر علي عليه‏السلام قيام مي‏كرد از آن‏جا كه زمينه قيام فراهم نبود، اختلافي پردامنه ميان مسلمانان به وجود مي‏آمد، و اگر هم تسليم مي‏شد، گروه مخالف به آساني به حكومت نامشروع خود دست مي‏يافتند. اما زمان بيعت علي عليه‏السلام با توجه به شرايط موجود، بعد از شهادت حضرت زهرا«عليهاالسلام»، يعني پس از سه ماه و نيم، با اعمال فشار دستگاه حاكم و مصلحت‏انديشي امام علي عليه‏السلام به حفظ وحدت اسلامي، صورت گرفت؛ يعني در زماني كه ابوبكر تمام تلاش خود را براي مقابله با جريان مرتدان به كار بسته بود، آن حضرت به منظور حمايت همگان از اسلام و شركت مسلمانان در سپاه ابوبكر با او بيعت كرد.

فهرست منابع

1. نهج‏البلاغه، به كوشش سيد رضي، ترجمه عبدالحميد آيتي، چاپ سوم: تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، 1378.

2. ابن ابي الحديد، شرح نهج‏البلاغه، ترجمه محمود مهدوي دامغاني، چاپ دوم: تهران، نشر ني، 1379.

3. ابن‏اثير، عزالدين علي، الكامل في التاريخ، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، مؤسه مطبوعاتي علمي، 1371.

4. ابن‏اعثم كوفي، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفي هروي، تحقيق غلام‏رضا طباطبايي، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، 1372.

5. ابن‏سعد، محمدبن كاتب واقدي، الطبقات الكبري، ترجمه محمود مهدوي دامغاني، تهران، نشر فرهنگ و انديشه، 1374.

6. بخاري، محمد بن اسماعيل، صحيح بخاري، بيروت، المطبعة دار الفكر، 1401ق.

7. بلاذري، احمد بن يحيي بن جابر، انساب الاشراف، تحقيق محمد حميداللّه‏، مصر، دار المعارف، 1959م.

8. ثقفي كوفي اصفهاني، ابواسحاق ابراهيم بن محمد، الغارات، تحقيق جلال‏الدين حسيني ارموي، تهران، انجمن ملي، 1353.

9. جعفريان، رسول، تاريخ تحول دولت و خلافت، قم، دفتر تبليغات اسلامي، 1373.

10. ، تاريخ خلفا، چاپ اول: قم، انتشارات دليل، 1380.

11. جعفري، محمدتقي، ترجمه و شرح نهج‏البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، 1374.

12. دينوري، ابن قتيبه، الامامه و السياسه، تحقيق علي شيري، بيروت، دار الاضواء، 1410ق.

13. شهيدي، سيدجعفر، تاريخ تحليلي اسلام، چاپ دوم: تهران، مركز نشر دانشگاهي، 1363.

14. طبري، محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك، بيروت، روائح التراث العربي.

15. ، تاريخ طبري، ترجمه ابوالقاسم پاينده، چاپ پنجم: تهران، نشر اساطير، 1375.

16. طوسي، تلخيص الشافي، تحقيق سيدحسين بحرالعلوم، چاپ سوم: قم، انتشارات عزيزي، 1394ق.

17. مجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، چاپ دوم: بيروت، مؤسة الوفاء، 1403ق.

18. محمدجعفري، سيدحسين، تشيع در مسير تاريخ، چاپ دوازدهم: تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، 1384.

19. مسعودي، ابوالحسن علي بن الحسين، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاينده، چاپ پنجم: تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، 1374.

20. مطهر بن طاهرمقدسي، البدء و التاريخ، ترجمه محمدرضا شفيعي كدكني، چاپ اول: تهران، نشر آگه، 1374.

21. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الفصول المختاره، تحقيق سيد ميرعلي شريف، چاپ دوم: بيروت، دار مفيد، 1414ق.

22. ، الجمل، مكتبة الداوري.

23. نويري، شهاب‏الدين احمد بن عبدالوهاب، نهاية الارب في فنون الادب، قاهره، مطبعة دار الكتب المصريه، 1342ق.

24. نيشابوري، مسلم بن الحجاج، صحيح مسلم، بيروت، دار الفكر، 1401ق.

25. يعقوبي، احمد بن ابي يعقوب، تاريخ يعقوبي، ترجمه محمدابراهيم آيتي، چاپ نهم: تهران، نشر انتشارات علمي و فرهنگي، 1382.

1. محمدتقي جعفري، ترجمه و شرح نهج‏البلاغه، ج 3، ص 18ـ19.

2. تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 1.

3. ابن‏اثير، الكامل في التاريخ، ج 8، ص 21 و تاريخ طبري، ج 4، ص 1348.

4. همان منابع.

5. شيخ مفيد، الجمل، ص 59.

6. ابن‏اثير، همان، ص 13.

7. ابن‏اثير، همان، ص 21 و ابن‏سعد، الطبقات الكبري، ج 3، ص 186.

8. يعقوبي، همان، ج 1، ص 527.

9. ابن‏اثير، همان، ص 15 و مسعودي، مروج الذهب، ج 1، ص 657.

10. يعقوبي، همان، و نيز ر.ك: ابن‏اثير، همان، ص 12 به بعد.

11. ابن‏قتيبه دينوري، الامامه و السياسه، ج 1، ص 30: «وان ابابكر تفقد قوماً تخلفوا عن بيعته عند علي ـ كرم اللّه‏ وجهه ـ فبعث اليهم عمر، فجاء فناداهم وهم في دار علي، فأبوا ان يخرجوا، فدعا بالحطب وقال: والذي نفس عمر بيده، لتخرجن او لأحرقنها علي من فيها...».

12. يعقوبي، همان، و نيز ر.ك: ابن‏قتيبه دينوري، همان، ص 27 ـ 33.

13. محمدباقر مجلسي، بحار الانوار، ج 28، ص 184 و نيز ر.ك: ابن‏قتيبه دينوري، همان، ص 28.

14. دينوري، همان، ص 28 ـ 29.

15. دينوري، همان، ص 29 و نيز ر.ك: يعقوبي، همان، ص 527.

16. ابن‏اثير، همان، ص 21 و نيز ر.ك: مسعودي، همان.

17. تاريخ طبري، ج 4، ص 1130.

18. شيخ مفيد، الفصول المختاره، ص 40 و 56 به بعد.

19 نكته قابل توجه آن‏كه ابن‏اثير در اين گزارش و دفاعيه، امام علي عليه‏السلام را با واژه اميرالمؤمنين مورد خطاب قرار داده است.

20. ابن‏اثير، همان، ص 13.

21. دينوري، همان، ص 29 ـ30.

22. مسعودي، همان، ص 646 و 657.

23. تاريخ طبري، ج 4، ص 1330.

24. مطهر بن طاهر مقدسي، البدء و التاريخ، ج 2، ص 764.

25. ابن‏سعد، همان، ج 2، ص 257.

26. محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح بخاري، ج 5، ص 82 ـ 84 و مسلم بن حجاج نيشابوري، صحيح مسلم، ج 5، ص 153.

27. احمد بن يحيي بن جابر بلاذري، انساب الاشراف، ج 1، ص 586 ـ 587.

28. يعقوبي، همان، ج 1، ص 527.

29. ثقفي كوفي اصفهاني، الغارات، ج 1، ص 306: «فلما مضي لسبيله صلي‏الله‏عليه‏و‏آله تنازع المسلمون الأمر بعده، فواللّه‏ ما كان يلقي في روعي، ولا يخطر علي بالي ان العرب تعدل هذا الأمر بعد محمد صلي‏الله‏عليه‏و‏آله عن أهل بيته ولا أنّهم منّحوه عنّي من بعده، فما راعني إلاّ انثيال الناس علي ابي‏بكر واجفالهم اليه ليبايعوه، فامسكت يدي و رأيت أنّي أحق بمقام رسول‏اللّه‏ صلي‏الله‏عليه‏و‏آله في الناس ممّن تولّي الأمر من بعده فلبثت بذاك ما شاءاللّه‏ حتي رأيت راجعة من الناس رجعت عن الإسلام يدعون الي محق دين اللّه‏ وملّة محمد صلي‏الله‏عليه‏و‏آله وابراهيم عليه‏السلامفخشيت أنْ لم انصر الاسلام واهله أن أري فيه ثلماً وهدما يكون مصيبته أعظم علي من فوات ولاية أموركم التي انّما هي متاع ايام قلائل، ثم يزول ما كان منها كما يزول السراب و كما يتقشع السحاب فمشيت عند ذلك الي ابي‏بكر فبايعته ونهضت في تلك الأحداث حتي ذاغ الباطل وزهق وكانت كلمه‏اللّه‏ هي العليا».

30. شيخ مفيد، الفصول المختاره، ص 56 ـ59.

31. شيخ مفيد، الجمل، ص 59.

32. سيدحسين‏محمد جعفري، تشيع در مسير تاريخ، ص 68.

33. سيدجعفر شهيدي، تاريخ تحليلي اسلام، ص 93.

34. نهج‏البلاغه، نامه 62، ص 763.

35. ابن ابي‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، ص 146 ـ 147.

36. سيدجعفر شهيدي، همان.

37. نهج‏البلاغه، نامه 28، ص 651.

38. همان.

39. همان، خطبه 3، ص 45.

40. همان، خطبه 37.

41. رسول جعفريان، تاريخ تحول دولت و خلافت، ص 87.

42. نهج البلاغه، نامه 62، ص 763.

43. بلاذري، انساب الاشراف، ج 1، ص 587 و شيخ طوسي، تلخيص الشافي، ج 3، ص 77.